

تاریخ فلسفه

معرفت‌شناسی افلاطون 04

نوشته دکتر آرتور هولمز از کالج ویتون

حالا، امروز بعد از ظهر، توجه خود را به افلاطون معطوف می‌کنیم، و در پرداختن به افلاطون، می‌خواهم این قالب کلی را برای چند هفته آینده دنبال کنم. با معرفت‌شناسی او شروع می‌کنیم، سپس به نظریه معروف او در مورد مُثُل نگاه می‌کنیم، که البته دقیقاً همان چیزی است که نومینالیسم آن را انکار می‌کند، سپس اینکه چگونه همه اینها بر درک او از خدا و کیهان تأثیر می‌گذارد، سپس درک او از روح انسان، و در نهایت زندگی خوب. اخلاق، فلسفه اجتماعی و غیره.

حال، برای گذار به افلاطون، بیایید ذهن خود را به پیشاسقراطیان و سوفسطاییان برگردانیم، جایی که بر دو خط فکری که در آنجا توسعه یافته بودند تأکید کردیم. یکی مربوط به کیهان‌شناسی پیشاعلمی، نظم طبیعت به عنوان یک کل است، که برای سوفسطاییان در شک‌گرایی‌شان، سؤالاتی را در مورد امکان دانستن هر چیزی در مورد واقعیت آنچه که بر طبیعت حاکم است، مطرح می‌کرد. و آن سؤال معرفت‌شناختی به دلیل تلاش‌های کیهان‌شناسی پیشاعلمی مطرح می‌شود.

خط فکری دیگری که ما بر آن تأکید کردیم، مفهوم نظم اخلاقی بود. دولت-شهر و نظم‌دهی مناسب آن به عدالت، و نظم‌دهی اخلاقی به زندگی فرد. حال، این نیز پرسش‌های معرفت‌شناختی، پرسش‌هایی در مورد دانش اخلاقی، را مطرح می‌کند.

آیا واقعاً می‌توانیم حقیقت عینی را در مسائل اخلاقی بدانیم؟ یا دوباره در رقابت بین ادعاهای دانش و صرفاً نظر گرفتار شده‌ایم؟ آیا آرمان‌های اخلاقی جهانی وجود دارند، یا در موقعیتی نسبی‌گرایانه معلق مانده‌ایم که در آن هر انسانی معیار همه چیز است؟ پروتاگوراس، یادت هست. بنابراین، چه رویکرد کیهان‌شناسی علمی را در پیش بگیریم و چه رویکرد نظم اخلاقی، همان سؤالات مربوط به دانش در مقابل شک‌گرایی در سوفسطاییان و البته در تلاش سقراط برای مقابله با تفکر سوفسطاییان مطرح می‌شود. حال، افلاطون این بحث را از سقراط به ارث می‌برد، به طوری که آیا افلاطون در مورد فضایل صحبت می‌کند، یا در مورد دغدغه اصلی خود در مورد بهبود روح، یا اینکه آیا در نوشته‌های سیاسی خود در مورد نظم شهر-دولت صحبت می‌کند، یا اینکه آیا کارهایی را انجام می‌دهد که در چند جا در مورد کیهان‌شناسی، نظم طبیعت انجام می‌دهد.

در تمام این حوزه‌ها، همین سوال مطرح می‌شود. چگونه می‌توانیم به یقین برسیم؟ چگونه می‌توانیم فراتر از نظرات نسبتاً متفاوت برویم؟ و می‌بینیم که آن نوع مسیری که سقراط آغاز کرد، یعنی جایگزین‌های خطابه در مقابل دیالکتیک، در تفکر افلاطون مورد توجه قرار می‌گیرد. اکنون، این هفته، شما در حال خواندن مینوی افلاطون، در میان سایر گفتگوها هستید.

و آن گفتگوی خاص، مینو، درست در قلب این موضوع قرار می‌گیرد و به شما کمک می‌کند تا نحوه ارتباط آن با مسائل اخلاقی را ببینید. سوال کلی که مینو بر آن تمرکز دارد، سوالی است که مردم هنوز می‌پرسند فکر می‌کنم هر والدینی آن را می‌پرسد، و امیدوارم اکثر مربیان آن را بپرسند: آیا فضیلت قابل آموزش است؟ آیا فضیلت قابل آموزش است؟ ما هنوز در مورد رشد شخصیت، آموزش اخلاقی و رشد اخلاقی صحبت می‌کنیم. اساساً، این سوالی است که مینو در مورد آن بحث می‌کند: آیا فضیلت قابل آموزش است؟

البته واضح است که برای آموزش چیزی، احتمالاً، فرد باید دانشی در مورد موضوع مورد آموزش داشته باشد. بنابراین، افلاطون با طرح این سوال که «آیا فضیلت قابل آموزش است؟»، سقراط، شخصیت اصلی

را به عنوان پرسش میانی مطرح می‌کند: «خب، دانش چیست؟» و در پرتو آن، آیا فضیلت قابل آموزش است؟ و خواهید دید که گفتگو با ابهامی پایان می‌یابد. زیرا، اگرچه سوفسطاییان، با بلاغت خود، نمی‌توانند چیزی را آموزش دهند، وقتی تنها چیزی که دارند نظرات نسبی خودشان است، اما بلاغت در دستان آن سوفسطاییان نسبتاً بی‌فضیلت، فضیلت را آموزش نمی‌دهد.

اما افرادی که باید بدانند فضیلت چیست، برجسته، از نظر اخلاقی درستکار، رهبران مدنی و والدین، خب، به نظر نمی‌رسد که در آموزش فضیلت خیلی مؤثر بوده‌اند. به نوع بچه‌هایی که دارند نگاه کنید، پس‌رانی که در خانه‌های آنها بزرگ می‌شوند، می‌بینید. بنابراین، آیا می‌توان فضیلت را آموزش داد؟ البته، متغیرهای دیگری نیز در آموزش اخلاقی دخیل هستند، علاوه بر اینکه صرفاً دانش فضیلت را منتقل می‌کنند.

حتی اینکه یک فضیلت خاص چیست، مانند فضایل کلاسیک یونانی مانند خویشتن‌داری، شجاعت، خرد و عدالت. برای رشد اخلاقی چیزی بیش از دانستن جوهره هر یک از این فضایل وجود دارد. و در مینو افلاطون وارد جزئیات نمی‌شود.

او در جمهوری و جاهای دیگر کمی این کار را انجام می‌دهد. اما سوال مطرح می‌شود و بلافاصله ما به معرفت‌شناسی پرتاب می‌شویم. با این حال، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که تصویر را از مینو گسترش دهم.

و به طور خلاصه در مورد موضوعات مختلفی که افلاطون در مورد آنها صحبت می‌کند، چه در مینو و چه در سایر گفتگوهای معرفت‌شناسی، اظهار نظر می‌کنم. شما این موارد را هم در مینو و هم در گزیده‌ای از سمپوزیوم و هم در گزیده‌ای از فایدون خواهید یافت. این سه موردی است که این هفته به آنها خواهید پرداخت.

در هر سه مورد، تمایز بین دانش و نظر صرف آشکار می‌شود. نظر مبتنی بر تجربه است. تجربه اساساً موضوعی مربوط به ادراک حسی است.

حسی از چیزهای خاص در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. و افلاطون اشاره می‌کند که ادراک حسی همانطور که برخی از اسلافش داشتند، گرایش به نسبی بودن دارد. نسبت به وضعیت اندام‌های حسی.

نسبت به شرایط و موقعیت جسمی که مشاهده می‌کنید. و البته، اجسام خاص از برخی جهات دائماً در حال تغییر هستند. و بنابراین وضعیت جسم بسیار مهم است.

به عبارت دیگر، ادراک حسی، دانشی تغییرناپذیر از حقایق تغییرناپذیر به ما نمی‌دهد. بلکه معمولاً آگاهی نسبی متغیری از جزئیات متغیر به ما می‌دهد. می‌بینید؟

و در نتیجه، نظرات انباشته شده‌ای که ما بر اساس تجربه داریم، به سادگی قابل اعتماد نیستند. حال، در یکی دیگر از گفتگوهای او، تایتوس، و تمام این گفتگوها به نام شخصیت‌هایی که ظاهر می‌شوند، یا حداقل بیشتر آنها، نامگذاری شده‌اند. در تایتوس، او احتمالات مختلفی را مورد بحث قرار می‌دهد.

حسی نیست، آیا می‌توانیم با یک شرط ساده بگوییم که دانش، حقیقتی است که به دست می‌آوریم، نظرات درست، نه نظرات اشتباه، بلکه نظرات درستی که مبتنی بر ادراک حسی هستند. آیا چنین چیزی ممکن است؟ و بحث استدلال می‌کند که نه، حتی این هم واقعاً کافی و تغییرناپذیر نیست. خیلی مستعد تغییر است.

چطور می‌توان فهمید چه چیزی درست است اگر فقط بر اساس ادراکات حسی باشد؟ خب، آیا در این صورت می‌توان گفت که دانش، نظر درست مبتنی بر تجربه حسی است، نظر درست به علاوه توضیحی در مورد اینکه چرا درست است؟ اما این، البته، فقط یک قوطی پر از کرم را باز می‌کند. چه نوع توضیحی می‌توانید ارائه دهید غیر از توضیحی که مبتنی بر ادراک حسی باشد؟ که به نظر شما کاملاً دور باطل خواهد بود. بنابراین این سوال پیش می‌آید که اگر تمام چیزی که باید انجام دهیم تجربه باشد و این فقط نظر به دست دهد، در رسیدن به آن مشکل خواهیم داشت.

یا به تعبیر افلاطون، مهار کردن آن. و او از این استعاره در مینو استفاده می‌کند. عقیده، عقیده درست ممکن است برای اهداف عملی مانند اجتناب از برخورد با اربابها هنگام عبور از خیابان اشکالی نداشته باشد.

شاید برای کارهای روزمره در دنیای جزئیات خوب باشد. اما واقعاً به مهار نیاز دارد. همین، مثل یک اسب.

اگر آزاد باشد، سرگردان می‌شود. به مهار نیاز دارد. و چیزی که یک عقیده را مهار می‌کند، دیالکتیک است.

دیالکتیک. بنابراین مهم نیست از چه ترفندهای بلاغی برای بیان نظرات خود استفاده کنید، نظرات هنوز تثبیت، تثبیت و مهار نشده‌اند، فرقی نمی‌کند از چه استعاره‌ای استفاده کنید، مگر اینکه از طریق دیالکتیک باشد. خب، این فقط یک سوال ایجاد می‌کند، دیالکتیک چیست؟ شما می‌گویید، دیالکتیک چیست؟ و می‌توانید به روش‌های مختلفی به آن پردازید.

دیالکتیک، خب، یعنی اندیشیدن به چیزی تا رسیدن به نتیجه‌ای که برای همه زمان‌ها و مکان‌ها صادق باشد. به عبارت دیگر، اندیشیدن فراتر از نسبت‌ها. اندیشیدن به یک زمان یا شرایط خاص یک شیء.

اندیشیدن فراتر از نسبت‌های حسی مختلف با درجات مختلف وضوح در زمان‌های مختلف اندیشیدن فراتر از نسبت ادراک حسی به چیزی، حقیقتی که تغییرناپذیر است. و هنگام صحبت از دیالکتیک، او اغلب آن را با آنچه که یادآوری می‌نامد نیز مرتبط می‌کند.

یادآوری. زیرا روشی که دیالکتیک از طریق آن حقیقت را آشکار می‌کند، بسیار شبیه روشی است که شما چیزی را که فراموش کرده‌اید به یاد می‌آورید. شما مسیری را که طی می‌شود می‌شناسید.

شما اصلاً به یاد نمی‌آورید که با فلان شخص ملاقات کرده‌اید. اما بعد، همانطور که من آن شخص را توصیف می‌کنم، برخی از رفتارهای او را برایتان می‌گویم، و شاید شروع به توصیف موقعیتی می‌کنم که او را ملاقات کرده‌اید، او، همانطور که می‌گوییم، شروع به یادآوری می‌کند. و در حالی که در ابتدا مشخص نیست، شما می‌گویید، او، بله، حالا شروع به یادآوری می‌کنم، به یاد می‌آورم.

حال، دیالکتیک چنین تأثیری دارد، با این تفاوت که مسئله به یاد آوردن تجربیات خاص نیست. در نتیجه دیالکتیک، یک یادآوری واقعی رخ می‌دهد. زیرا دیالکتیک شما را قادر می‌سازد تا حقایق تغییرناپذیری را که در وجود قبلی می‌دانستید، به خاطر بیاورید.

بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت، اما افلاطون به وجود پیشینی روح اعتقاد داشت. وجود پیشینی روح. به این معنی که شما با دانش ذاتی خاصی وارد این زندگی می‌شوید.

ذاتی به معنای واقعی کلمه، ذاتی. شما با ایده‌های نهفته‌ای در ذهن خود متولد می‌شوید. نهفته به این معنا که از آنها آگاه نیستید.

تا زمانی که دیالکتیک شما را قادر به یادآوری آنها کند. بنابراین دیالکتیک یادآوری دانش ذاتی از وجود قبلی روح را تسهیل می‌کند. حال، شاید شما با قیاس غار معروف افلاطون آشنا باشید.

استامپف در این مورد صحبت می‌کند. اما کاری که افلاطون انجام می‌دهد، و این در کتاب جمهوری اوست که نامش از روی یک شخصیت گرفته نشده، درباره دولت-شهر ایده‌آل است. اما در جمهوری، او روح را در این زندگی به زندانی در غار تشبیه می‌کند.

باشه؟ زندانی که طوری بسته شده که فقط می‌تونه به دیوار پشتی غار نگاه کنه. و نور خورشید به داخل می‌تابید. آتشی در دهانه غار روشن بود که سوسوی از آن می‌تابید.

طوری که سایه‌ها روی دیوار جلوی زندانی ظاهر می‌شوند. مدام در حال تغییرند، هرگز قابل اعتماد نیستند. هرگز نمی‌توانی واقعاً آنها را محکم کنی، می‌خکوبشان کنی، مهارشان کنی.

باشه؟ در همین حال، اسپرکنندگان اخم می‌کنند، عصای بزرگی در دست، به این سو و آن سو می‌روند و سایه‌های بیشتری بر دیوار روبرو می‌اندازند. روح زندانی بدن است. با تولد در این زندگی، با تولد زندانی می‌شوی.

و در نتیجه، شما نمی‌توانید همانطور که خودتان می‌گویید، چیزها را آنطور که هستند، در دنیای واقعی ببینید. تنها چیزی که می‌بینید سایه‌های سوسو زنده‌ای است که از واقعیت بسیار دورند. دنیایی از ظواهر متغیر، نسبی و غیرقابل اعتماد.

تو از فراموشی رنج می‌بری. فکر کنم اون ضربه‌ی بزرگ به سرت بود. تو از فراموشی رنج می‌بری.

شما چیزی به یاد نمی‌آورید. مگر اینکه، البته، کسی بتواند با سوالات درست و به صورت دیالکتیکی شروع به کاوش کند تا کمی آگاهی ایجاد کند، می‌بینید؟ و یادآوری آغاز می‌شود.

و بنابراین، آنگاه این امکان وجود دارد که شخصی از آن زنجیرها آزاد شود و حداقل بتواند برگردد و با اسپرکنندگان سابق پشت سر و با واقعیت این غار، آنچه که هست، آشنا شود. اما می‌بینید، این هنوز بسیار مبهم است. تنها زمانی که می‌توانیم به بیرون از غار دست پیدا کنیم و چیزها را ببینیم، می‌توانیم بفهمیم که چیزها در واقعیت چگونه هستند.

بنابراین آنچه افلاطون ترسیم می‌کند، طرحی است که در آن ما دو قلمرو وجود داریم. دو قلمرو وجود. یک قلمرو جزئیات فیزیکی.

قلمرویی از حقایق جهانی. واقعیت. حقایق جهانی.

این چیزی است که ما باید بدانیم. اینجا صرفاً عرصه‌ی نظر و عقیده است. و به نحوی، حتی در حالی که در این زندگی هستیم، باید در دیالکتیکی شرکت کنیم که ما را قادر می‌سازد به جای محدود شدن صرف به جزئیات در آن پایین، در آن بالا فکر کنیم.

این امر مستلزم دیالکتیک است. در غار گیر افتاده‌اید، تنها کاری که می‌توانید انجام دهید این است که به لفاظی‌های آبرومندانه بپردازید. بنابراین در مینو، می‌بینید که افلاطون از شناخت ذات جهانی تغییرناپذیر چیزی از طریق یادآوری صحبت می‌کند.

مانند ذات فضیلت. تمام خاطرات ممکن است با در نظر گرفتن موارد خاص، مثال‌های خاص، برانگیخته شوند، اما دیالکتیک تعمیم تجربی در مورد بسیاری از موارد خاص نیست. تعمیم تجربی شما را به اصل مطلب نمی‌رساند، فقط به شباهت‌ها می‌رساند، که برخی از آنها ممکن است بسیار فرعی و غیرضروری باشند.

بنابراین شما باید فراتر از ادراک حسی و تعمیم تجربی به تفکر انتزاعی، در انتزاع از تمام آن جزئیات، در مورد ماهیت اساسی چیزها بروید. بنابراین، دیالکتیک معمولاً با فرضیه‌ای در مورد ذات چیزی شروع می‌شود. در جمهوری، همانطور که قبلاً اشاره کردم.

سوال این است که عدالت چیست؟ بنابراین بحث با فرضیه‌هایی در مورد چیستی عدالت آغاز می‌شود که توسط تراسیماخوس و دیگران در طول مسیر ارائه شده‌اند. و با تحلیل آن فرضیه‌ها در مورد ذات عدالت است که سرانجام دیالکتیک به حقیقت در مورد عدالت نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود. در فایدون، خواهید دید که افلاطون از مفهوم برابری به عنوان مثال استفاده می‌کند.

چطور قضاوت می‌کنید که دو چوب، یا دو تکه گچ، یا در واقع، دو تکه جوهر خشک، یا به این می‌گویند گچ مایع؟ خب، هر کدام که باشد، طولشان برابر است. با نگاه کردن به آنها چه می‌گویید؟ نه. نمی‌توانید بگویید که طولشان برابر است، مگر اینکه از قبل مفهومی از برابری داشته باشید تا بدانید وقتی می‌گویید طولشان برابر است، منظورتان چیست.

به عبارت دیگر، حکمی مانند اینکه «این دو چوب از نظر طول برابرند» یک مفهوم غیرتجربی از برابری را پیش‌فرض می‌گیرد، که ممکن است با صحبت در مورد برابری طول دو چوب استنباط شود، اما به خودی خود یک ویژگی تجربی نیست. هیچ دو چیز فیزیکی هرگز دقیقاً همینطور، بالاخره. خب، مثالی که اینجا زده شده اینه که طول چیزها با هم برابره، باشه.

حالا، با در نظر گرفتن این نکته است که ما این نسخه چاپی از جمهوری افلاطون را داریم. خب، اجازه دهید به یکی دیگر اشاره کنم. در سمپوزیوم، خواهید دید که او بین زیبایی، جوهر زیبایی، زیبایی ایده‌آل، با حرف بزرگ، و چیزهای زیبای خاص تمایز قائل می‌شود.

چیزهای به ویژه زیبا، اشیاء ادراک حسی هستند. زیبایی، آرمانی، با حرف بزرگ، همانطور که او می‌گوید، با چشم ذهن درک می‌شود. شما با ذهن خود می‌بینید.

می‌فهمی منظورم چیه؟ می‌دونی ما اغلب چقدر اینو می‌گیم؟ داری یه اثبات ریاضی رو دنبال می‌کنی، و نتیجه، به وضوح میاد، و می‌گی، اوه، فهمیدم باید چیکار می‌کردم. بله، دیدن انتزاعی، نه با ارجاع به جزئیات حسی. بلکه با ارجاع به یه خط فکری انتزاعی. می‌فهمی؟ ما بارها و بارها اینو می‌گیم.

خب، به این گزیده از کتاب جمهوری نگاه کنید. همه یک نسخه از آن را دارند؟ خب، این از کتاب هفتم جمهوری است، در زمینه‌ای که تشبیه غار در آن آمده است. گفتم، تصور کنید که این دو موجودیت وجود دارند.

یکی از آنها بر نظام معقول حاکم است و دیگری بر جهان کره چشم. خب، جهان حسی. پس این جهان حسی، جهان کره چشم و سایر حواس است، و این جهان معقول است.

بسیار خوب، جهان معقول و محسوس. جهان مرئی و جهان معقول. حالا آنها را به اصطلاح با خطی که به دو قسمت نابرابر تقسیم شده است، نشان دهید.

دو بخش نابرابر، باشه؟ این یکی رو یه کم بلندتر کن. و هر بخش رو دوباره با همون نسبت برش بده، باشه؟ و یه خط داری که به چهار قسمت تقسیم شده، همون خط تقسیم شده معروف افلاطون. باشه

بخش مرئی و بخش معقول، و سپس به عنوان بیانی از نسبت وضوح و تیرگی نسبی آنها، به عنوان یک بخش از جهان مرئی، بسیار خوب، به عنوان یک بخش، تصاویر خواهید داشت. تصاویر. یعنی سایه‌ها، انعکاس‌ها، در آب یا روی سطوح، چیزهایی از این نوع.

تصاویر، سایه‌ها، توهومات، خیالات. اگر دوست دارید، تخیلات، جایی که درباره چیزی خیال‌پردازی می‌کنید، چیزی را که از نظر فیزیکی وجود ندارد برای خودتان تصویر می‌کنید. بسیار خوب.

بخش دوم فرض می‌کند که این شیء، شباهت یا تصویر آن است، یعنی حیوانات، گیاهان و کل دسته اشیاء ساخته دست بشر. بنابراین، در اینجا جزئیات فیزیکی را داریم. بسیار خوب، جزئیات فیزیکی

بسیار خوب. و سپس کاری که شما در منطقه بالاتر انجام می‌دهید چیزی مشابه است. همانطور که او می‌گوید، شما تمایزی قائل می‌شوید، به این صورت که یک بخش وجود دارد که روح مجبور است با در نظر گرفتن چیزهایی که در بخش قبلی تقلید شده‌اند به عنوان تصاویر، و به وسیله فرضیات، تصاویر و فرضیات، که از آن به نتیجه می‌رسد، آن را بررسی کند.

و بخش دیگری که در آن از فرض خود به یک اصل اولیه می‌رسد. بسیار خوب، پس اگر مایل باشید، در اینجا اصول اولیه را دارید. بسیار خوب.

و اینجا استدلال و استنتاج را داریم. و همانطور که ادامه می‌دهد، اشاره می‌کند که در این حوزه استدلال و استنتاج است که ریاضیات جا می‌افتد، که البته، استنتاج کردن است، استدلال کردن چیزها همیشه، به طوری که اشیاء ریاضی، مانند روابط ریاضی، مانند جمع و غیره، از آنجا بیرون می‌آیند. اما همانطور که از هندسه اقلیدسی به بعد می‌دانیم، همه سیستم‌ها و استنتاج‌های ریاضی به اصول اولیه وابسته هستند.

اصول اولیه‌ای که در استنتاج فرض شده‌اند. بسیار خوب. حالا چیزی که داریم این است که انواع مختلف آگاهی را به طور متناظر از هم تشخیص دهیم.

بسیار خوب. اگر آن تصاویر را واقعی فرض کنید، به آن توهم می‌گوییم. این، که با جزئیات فیزیکی سروکار دارد، همان چیزی است که به آن ادراک حسی می‌گوییم.

این دو نوع نظر هستند. دوکسا، کلمه یونانی. نظر، به نظر رسیدن.

و اینجا، البته، استدلال قیاسی دارید. قیاس، آن نوع تفکر. doceo ظاهر، کلمه یونانی.

و در اینجا، شناخت اصول اولیه از طریق دیالکتیک است. شناخت اصول اولیه از طریق دیالکتیک. خوب. این چیزی است که او معرفی می‌کند.

حالا، در نیمه‌ی صفحه‌ی دوم این جزوه، او به صحبت در مورد دیالکتیک می‌رسد. با توجه به اینکه منظور، من از بخش دیگر امر معقول، آن چیزی است که عقل به آن چنگ می‌زند، یعنی قدرت دیالکتیک. حال، دیالکتیک چیست؟ دیالکتیک فرضیات خود را نه به عنوان آغازهای مطلق، بلکه به عنوان فرضیه‌ها شالوده‌ها، پایه‌ها، و تخته‌پرش‌هایی در نظر می‌گیرد که آن را قادر می‌سازد به چیزی که نیازی به فرض ندارد و نقطه‌ی شروع همه چیز است، صعود کند.

و پس از دستیابی به آن، دوباره، به اولین وابستگی‌ها چنگ می‌زند و بدین ترتیب به سمت پایین و به سمت نتیجه پیش می‌رود. این دیالکتیک است. و او ادامه می‌دهد.

این وظیفه‌ی کوچکی نیست که در ذهن دارید. من متوجه هستم که شما واقعیت و امر معقول مورد تأمل در دیالکتیک را به عنوان چیزی حقیقی‌تر و دقیق‌تر از موضوع هنرها و علوم، که فرضیاتشان دلبخواهی است، متمایز می‌کنید. بسیار خوب.

کسانی که در آنها تأمل می‌کنند، مجبورند از فهم استفاده کنند و نه از حواس. آنها به آغاز، یعنی مبانی مطالعه، بازمی‌گردند. و سپس در بالای ۷۴۷، تفسیر شما کافی است تا به این چهار بخش پاسخ دهید، برای بخش بالا دلیل عقلی دارید، برای بخش دوم درک یا تفکر کامل، برای بخش سوم باور یا اعتقاد ادراکی، و اگر آن را به عنوان واقعیت در نظر بگیرید، برای بخش چهارم تفکر تصویری، حدس یا توهم دارید.

بسیار خوب. خوب، و سپس دو پاراگراف دیگر از کمی بعد در متن اضافه شده‌اند. آیا دیالکتیک تنها فرآیند تحقیقی نیست که فرضیه‌ها را کنار می‌گذارد و به اصل اول خود می‌رسد؟ درست است که وقتی چشم روح در باتلاق وحشیانه اسطوره اورتیک فرو رفته است، دیالکتیک به آرامی آن را بیرون می‌کشد، به بالا هدایت می‌کند و از مطالعات و علومی که برشمردیم به عنوان یاری‌رسان و همکار استفاده می‌کند و غیره.

و سپس در آنچه باقی می‌ماند، ما به کسی که قادر است شرح دقیقی از جوهره هر چیزی ارائه دهد، نام دیالکتیسیسم می‌دهیم. آیا نمی‌گویید کسی که قادر به انجام این کار نیست، قادر به ارائه شرحی برای خود و دیگران، عقل و هوش کامل در مورد آن موضوع را ندارد؟ اما کسی که قادر است، و غیره، متفاوت است. بنابراین، به توصیفی که او در پاراگراف آخر ارائه می‌دهد توجه کنید.

گویی در میدان نبرد، با دست و پنجه نرم کردن با همه آزمون‌ها، در تلاش برای بررسی همه چیز با واقعیت اساسی و نه با نظر شخصی، او بدون اینکه در استدلال خود دچار لغزش شود، به راه خود ادامه می‌دهد کسی که فاقد این قدرت است، واقعاً خود خیر یا هیچ خیر خاصی را نمی‌شناسد. بنابراین می‌بینید، دیالکتیک تحلیل استدلال و ایده است، جستجوی انسجام، جستجوی چیزی که هیچ سؤالی را مطرح نمی‌کند، که هیچ فرض قبلی ندارد، بررسی بی‌وقفه آن، مواجهه با هر اعتراض، هر رقیب دیگر، هر استدلال مخالف.

می‌بینی؟ و اگر از آن آزمون دیالکتیک دقیق، صادقانه و بی‌رحمانه جان سالم به در ببرد، می‌توانید کاملاً مطمئن باشید که حقیقت را درک کرده‌اید. می‌بینی؟ حالا، این روایت افلاطون از دیالکتیک است. و با بقیه‌ی کارهایی که انجام داده‌ایم، به ما می‌گوید که او در مورد دانش چه فکر می‌کند.

. می‌فهمی؟ نظرت چیه؟ بازخورد؟ سوال؟ بله، دیوید. بله، بعداً کمی بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت، به نظر می‌رسد او فکر می‌کند که فقط در هنگام مرگ است که ما می‌توانیم خورشید را به طور کامل ببینیم، که به قیاس، نهایی‌ترین واقعیت، منبع هستی، منبع نور است.

بله. بنابراین آن درک کامل بعداً حاصل می‌شود. و اتفاقاً، این مبنای توسعه سنت‌های عرفانی خاصی می‌شود که افلاطون‌گرایی در سنت یهودی-مسیحی پذیرفته شد و خورشید به خدا تشبیه شد.

پس می‌بینی، رؤیای خدا، رؤیای عرفانی. آیا در این زندگی ممکن است؟ به طور محدود؟ آیا در انتظار آخرت است؟ کاملاً، بله. بله، کارل.

بله، فکر می‌کنم او می‌گفت ما در جهانی از تصاویر، توهمات و جزئیات زندگی می‌کنیم. ما به سادگی به اصول اولیه و نهایی باز نمی‌گردیم. جامعه ما نه به دانش یک خیر نهایی، ابدی و تغییرناپذیر، بلکه به نوعی قرارداد اجتماعی وابسته است، می‌بینید

آره. آره. فکر کنم اینجوری حرف می‌زد. این جمهوری ایده‌آل افلاطون که ما توش زندگی می‌کنیم، نمی‌شد

درسته. آره، جیسون. نه، نه، جیسون؟ تیم، باشه

بله. درسته. بله، همین‌طور

و وقتی به بحث روح انسان برسیم، به آن خواهیم پرداخت. فادو، که شما در حال خواندن آن هستید بخشی از فادوی کامل است که مجموعه‌ای کامل از استدلال‌ها را برای وجود پیشین و جاودانگی روح ارائه می‌دهد. اتفاقاً ممکن است بدانید که در کلیسای اولیه، سه دیدگاه در مورد منشأ روح فرد مورد بحث قرار می‌گرفت.

یا دیدگاه افلاطونی مبنی بر اینکه از قبل وجود داشته است، یا این دیدگاه که به نحوی با تولید مثل فیزیکی بازتولید شده است، یا اینکه خلقت ویژه خدا در مقطعی از رشد جنینی است. جالب اینجاست که اولی از ویژگی‌های افلاطون و تأثیر افلاطونی بود. دومی بیشتر از رواقیان

و به نظر می‌رسد مورد سوم جداگانه معرفی شده است. بنابراین، تاریخ الهیات از این نظر بسیار مدیون سنت یونانی است. بسیار زیاد

اما وقتی به روح انسان رسیدیم، به آن برمی‌گردیم. بله، تیم. خاطره چیست؟ بله

بسیار خوب. یادآوری دیالکتیکی ایده‌های ذاتی. بله، دیالکتیک وسیله است، روش به کار گرفته شده

باشه؟ این یادآوری ایده‌های ذاتی در مورد آن اصول اولیه را تسهیل می‌کند. فهمیدی؟ خب، یادآوری یعنی دیدن با چشم ذهن، در حالی که دیالکتیک یعنی اینکه چطور ذهنمان را در موقعیتی قرار دهیم که بتواند ببیند. باشه؟ اگر دوست دارید، دیالکتیک یعنی تمرکز ذهن

تمرکز ذهن. جس. آره

بله. نه، اگر به تفاوت‌ها در مسائل اخلاقی برگردیم، که در پیشاسقراطیان شاهد ظهور آنها بودیم، اینها همان تفاوت‌هایی هستند که افلاطون می‌گوید در اینجا نمایان شده‌اند. به عبارت دیگر، اگر اصول اولیه نظم اخلاقی را درک کنیم، بسیار خوب، باید در مورد اصل عدالت فکر کنیم

در نتیجه‌ی پژوهش دیالکتیکی در جمهوری، عدالت را تعریف کند. اما در این میان، برخی از شاعران یونانی به چه چیزی علاقه‌مند بودند، زمانی که به نظم اخلاقی عدالت علاقه‌ای نداشتند؟ می‌بینید؟ سوفسطاییان به دنبال چه هستند؟ آنها در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند؟ خب، در مطالبی که داریم، دوباره به دموکریتوس نگاهی بیندازید. جایی که دموکریتوس می‌گفت، بله، زرنگ باشید، از سرتان استفاده کنید، اما برای تضمین لذت به جای درد

برای اینکه موفق باشی. برای اینکه از زندگی لذت ببری. پیشرفت کن

خب، اینها انواع ارزش‌هایی بودند که اینجا نشان داده شده‌اند. ارزش‌های مرتبط با این جهان. حالا، از اینجا می‌توانید فوراً بفهمید که، به گمان من، چرا این موضوع چنین جذابیتی برای یک تفکر مذهبی داشته است.

مسیحی، یهودی و بعداً اسلامی. می‌بینی؟ انگار افلاطون می‌گفت، به چیزهای بالا علاقه داشته باش، نه به چیزهای پایین. بله.

و وقتی به پدران اولیه کلیسا می‌رسیم، خواهیم دید که افلاطون منبع اصلی آنها در مقاومت در برابر انتقادات، غیرمسیحی در آن سه تا چهار قرن اول بود. و در واقع، فکر می‌کنم در نتیجه جذب آن در تفکر مسیحی افلاطون‌گرایی تا حدود سال‌های ۱۲۰۰، ۱۱۰۰ میلادی، نفوذ فلسفی غالب در مسیحیت بود. بله.

و می‌توانید جذابیت آن را فوراً ببینید. هفته‌ی پیش از آن بلوم نام بردید. بله.

او پسااستعماری را پیشنهاد داد. بله. خب، من فکر می‌کنم کاری که آلن بلوم انجام می‌دهد این است که ما را از طریق مطالعه‌ی آثار کلاسیک که دانشگاه شیکاگو به خاطر آنها مشهور است، به نوعی از آموزش لیبرال بازمی‌گرداند.

یعنی، در حالی که انتقاد او این است که دانشجوی معاصر طوری صحبت می‌کند که انگار چیزی به نام حقیقت یا کذب، درست یا غلط وجود ندارد، وقتی به انتهای کتاب می‌رسید و او در مورد تجویزش برای جامعه و آموزش ما صحبت می‌کند، در مورد خواندن تمام آثار کلاسیک از یونانیان و غیره صحبت می‌کند. حالا، چرا؟ اینطور نیست که شما یک مجموعه از ارزش‌های تغییرناپذیر پیدا کنید. منظورم این است که اگر کتاب‌های بزرگ را مرور کنید، طیف کاملی از چیزهای مختلف را پیدا می‌کنید.

یه نوع عطر. یه جورایی از ترکیب‌های معمول کافه‌تیرا هست. می‌بینی؟

حالا، فکر می‌کنم چیزی که او دنبالش است، دیالوگی است که با آن کتاب‌های عالی ادامه پیدا کند. اگر دوست دارید، نوعی دیالکتیک غیررسمی با آن جایگزین‌ها که مردم را به پرسیدن سوالات اساسی سوق دهد. حتی اگر ممکن است با نتیجه‌گیری‌ها مخالف باشند. آن‌ها سعی خواهند کرد به اصول اولیه برگردند.

خب، می‌دانید، من آموزش هنرهای آزاد مسیحی را بسیار مرتبط با آن می‌بینم. آموزش هنرهای آزاد ما را درگیر دیالکتیک، گفتگو با ذهن‌های بزرگ و ایده‌های بزرگ گذشته و حال می‌کند، در حالی که همیشه به آن ایده‌ها از منظر ایمان مسیحی نگاه می‌کنیم و سعی می‌کنیم رابطه را ببینیم. از سوی دیگر، فکر می‌کنم نوعی آموزش وجود دارد که بسیار بیشتر از نوع بلاغی است که به شما ترفندهای حرفه را می‌آموزد تا بتوانید در حرفه انتخابی خود پیشرفت کنید.

می‌بینید، این بیشتر شبیه سخنوران است. بسیار خب. چند نکته‌ی دیگر هم برای تکمیل این تصویر از معرفت‌شناسی او.

بعداً به این موارد خواهیم پرداخت. ممکن است از آنچه گفتم این برداشت را داشته باشید که افلاطون جستجوی دانش و به‌کارگیری دیالکتیک را نوعی فعالیت فکری بی‌طرفانه، بی‌احساس و کاملاً عینی می‌داند. اما اینطور نیست.

اینطور نیست. می‌بینید که افلاطون زیاد درباره عشق به خیر صحبت می‌کند. و البته، در حوزه فکری، عشق به حقیقت.

سوال این است که چه پویایی‌های روانشناختی در وادار کردن فرد به تمرکز توجه بر اصول اولیه به جای جزئیات جذاب و تحریک‌آمیزی که بیشتر عمرمان ما را جذب می‌کنند، دخیل هستند. می‌بینید. و بنابراین، در سمپوزیوم، مثلاً، کل گفتگو به این سوال اختصاص داده شده است که عشق چیست؟ جالب است

عشق چیست؟ کلمه‌ای که او استفاده می‌کند، اروس است. هوس. کلمه اروس و واژه‌های هم‌ریشه‌اش، یعنی شهوانی، در روزگار ما، اشاره‌شان به مسائل جنسی محدود شده است

اما در میان یونانیان چنین نبود. اروس صرفاً نوعی عشق بود که می‌خواهد، میل می‌کند. و وقتی او از اروس برای خیر صحبت می‌کند، منظور عشق به آنچه خوب است، می‌باشد

میل به دانستن خوبی. عشق به حقیقت. میل به دانستن حقیقت

می‌بینی. عشق به خرد. عشق به زیبایی

فایدروس را خواهید خواند. یکی دیگر از دیالوگ‌های او. و در بخش دوم فایدروس، شاهد تقابل دیالکتیک و بلاغت خواهید بود

با قدرت. چه چیزی بلاغت خوب را در مقابل بلاغت نه چندان خوب قرار می‌دهد؟ بلاغی که توسط دانشی که از طریق دیالکتیک به دست آمده هدایت می‌شود. می‌بینید؟

اما چطور می‌توان مردم را به جستجوی آن واداشت؟ می‌بینید. برای جستجوی خوبی، باید عشق به خوبی وجود داشته باشد

عشق به زیبایی. و این به نوبه خود این سوال را مطرح می‌کند که چه کاری می‌توان انجام داد تا مردم عاشق شوند؟ می‌بینید. به نوعی، یک دور باطل وجود دارد

اگر می‌توانستید تصویر خوبی، زیبایی را در ایده‌آلش درک کنید، در اصل، آن را با ذهن‌تان درک کنید، عاشقش می‌شدید. بله، اما اگر عاشقش نباشم چطور می‌توانم آن را درک کنم؟ دور باطل می‌شود؟ دیدن با چشم ذهن به عشق نیاز دارد. اما چطور می‌توانم چیزی را که نمی‌بینم دوست داشته باشم؟ مگر اینکه گرسنگی ارضا نشده‌ای وجود داشته باشد

یک میل، یک اروس، به آن معنا. فکر می‌کنم افلاطون در کتاب جمهوری، دو پیشنهاد مطرح می‌کند که در جاهای مختلف از آنها استفاده می‌کند. یکی اینکه وظیفه دولت-شهر این است که جامعه خوب را طوری نظم دهد که آن نوع جستجوی خوبی را تشویق کند

بنابراین او وظیفه حکومت را بهبود روح می‌داند. عشق به حق، خیر و حقیقت. ثانیاً، او یک سیستم آموزشی را در نظر دارد که به تدریج مردم را از طریق یک فرآیند توسعه‌ای پیش می‌برد

بنابراین چیزهایی مثل ورزش بدنی و موسیقی، که هر دو جسم و حواس را درگیر می‌کنند، ورزش بدنی و موسیقی باعث می‌شوند که به جای تجربیات حسی خاص، به نظم عقلانی بها داده شود. بله. ورزش بدنی، بله، فکر می‌کنم همینطور باشد

اوه، مثالی که او می‌زند آموزش نظامی است. خب، من نمی‌دانم آموزش نظامی در دوران یونان باستان چگونه بود. من می‌دانم وقتی خودم در جنگ جهانی دوم آن را گذراندم، چگونه بود

تمرین رژه باعث شد کل گروه طوری رفتار کنند که انگار از قبل برنامه‌ریزی شده بودند. بله. اوه، کلیف شیملز را به یاد دارم که مدتی مربی فوتبال بود.

یک بار به بعضی از ما فیلمی از بازیکنانی که وارد یک مسابقه‌ی نمایشی می‌شدند و برمی‌گشتند نشان داد، و آن را به جلو و عقب، جلو و عقب، جلو و عقب اجرا کرد، و شبیه یک رقص از پیش طراحی شده بود. زیبا، زیبا، زیبا. می‌بینید؟

و موسیقی، بله، شما سعی می‌کنید با گوش دادن به موسیقی، نظم و الگوی کلی آن را درک کنید. حداقل افلاطون می‌گوید، اگر نوع مناسبی از موسیقی باشد. نه از نوع دیونیزوسی.

می‌بینی. و بنابراین، اینها مراحل آغازین آموزش هستند. پرورش ظرفیت ذهن برای عشق ورزیدن و شناخت الگوی ایده‌آل، یعنی نظم.

می‌بینی. و سپس به پیش می‌رویم تا به سراغ انواع مختلف ادبیات برویم، ادبیاتی که با دقت انتخاب شده باشد، نه برای برانگیختن احساسات، بلکه برای پرورش عشق به خوبی‌ها. می‌بینی.

. و رشته ریاضیات، که بهترین آمادگی برای انجام دیالکتیک است. بله، تا به امروز این را قبول دارم دانشجویان رشته ریاضی که به فلسفه می‌آیند، معمولاً در فرآیندهای منطقی خود بسیار تیزتر از دیگران هستند.

بنابراین، فکر می‌کنم این همان سوال است که چگونه می‌توان مردم را عاشق ریاضیات کرد؟ عاشق نظم. نظم. قابل فهم در هر زمینه‌ای.

شما با انجام دانش عاشقش می‌شوید. و به تدریج به سطوح بالاتر و بالاتر ارتقا پیدا می‌کنید. بنابراین، به نظر من، این برای تکمیل تصویر آنچه او در این سخنرانی در موردش صحبت می‌کند، ضروری است.